



۲۰۱۶/۰۸/۱۸



ولی احمد نوری

استاد قاسم افغان

مکتب ماست جای استقلال ** سبق ما هوای استقلال



این مقال را برابر ده سال قبل (۲۸ اسد ۲۰۰۶ میلادی) به یاد بود روز وفات استاد "قاسم افغان" نوشته بودم آنهم بعد از مطالعه مطلبی به قلم توانا و کم همتای جناب استاد خلیل الله معروفی تحت عنوان "شبی که حنجره سحر آفرینی بینوا گشت" که بر من راستی اثر زیاد نموده بود. امروز ۲۰۱۶/۰۸/۱۸ که مصادف به نود و هفتمین سال استقلال افغانستان می باشد بعد یک آرایش سطحی و بازدید مجدد دوباره به نشر می سپارم و به روان استاد قاسم افغان و به همه وطن دوستان و استقلال طلبان به مناسبت روز افتخار آفرین استقلال کشور عزیز ما افغانستان اهداء میکنم. یازده سال قبل شبی در یک محفل با شکوه فرهنگی انترنتی که توسط دوستان فرهیخته ام جناب دیپلوم انجنیر فرید فهیم و جناب نبیل عزیزی به مناسبت یاد بود از مرحوم استاد قاسم افغان برگزار شده بود، و از من هم تقاضا شده بود که در آن محفل نکاتی چند در مورد حیات و زوایای مختلف هنری و روابط اجتماعی و وابستگی های ملی این پیر خرابات به عرض برسانم. (که اگر علاقه مندان آرزو داشته باشند آنرا به صورت زنده استماع فرمایند، میتوانند به لینک ذیل:

http://afghan-german.com/Programs/۰۳_CherahayHonari/CherahayHonari.htm

در انترتت مراجعه فرمایند و سپس روی "چهره های هنری و فرهنگی" فشار دهند. اینک همان گفتار خویش را روی کاغذ آورده، و به مطالعه علاقه مندان عزیز وبسایت (آرینا افغانستان آنلاین) می گذارم، که باز هم یادی از آن استاد عالیجاه شده باشد.

استاد قاسم افغان

استاد قاسم افغان فرزند "نواب ستار جو" یکی از هنرمندان و روشناسان معزز ایالت کشمیر بود. نواب ستار جو در سال ۱۲۴۸ هجری شمسی مطابق ۱۸۶۹ میلادی یعنی درست ۱۴۷ سال پیش از امروز، بنا بر دعوت امیر محمد اعظم خان، پادشاه افغانستان، در زمره یکتعداد هنرمندان دیگر که از شهرهای چون لاهور، ملتان، دهلی و غیره به کابل آمدند، وارد افغانستان شد.

نواب ستار جو بعد از سپری نمودن مدتی در کابل در معیت پادشاه و حواریون دربار ماندگار این دیار شد و دیری نگذشت که با یک میرمن افغان ازدواج نمود و در گذر بارانه کابل سکونت اختیار کرد. محصول این وصلت پنج طفل بود که یک دختر به نام "سید بی بی" و چهار پسر که یکی از پسران او همین "استاد قاسم افغان" است که نام او در تاریخ هنر و موسیقی کشور عزیز ما افغانستان به خط زرین درج و ماندگار شده است.

تاریخ تولد او به طور دقیق معلوم نیست. در کتاب "قانون طرب" تألیف استاد محمد حسین سرآهنگ تولد او را در سال ۱۲۰۶ هجری شمسی می نویسد که به دلایل زیادی اشتباه است. در کتاب "سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان" تألیف عبدالوهاب مددی تاریخ تولد استاد قاسم افغان ۱۲۶۲ هـ ش ثبت شده است، که همچنان به دلایل مختلفی درست نمی باشد. به اساس تحقیق نگارنده این سطور تاریخ تولد او باید در حوالی سال ۱۲۵۰ هـ ش مطابق ۱۸۷۱ م باشد. به احتمال اغلب او در همین سال در گذر بارانه کابل دیده به جهان کشود که نام او را هم آهنگ با نام پدرش "قاسم جو" گذاشتند. پدر او "ستار جو" یکی از مدم نوازان مشهور آن زمان بوده است. در آنوقت به آله (ستار) مدم می گفتند. و این "ستار جو" بود که مدم یا ستار را برای بار اول به افغانستان آورد و محافل دربار سلطنتی و سرشناسان کابل را با آهنگ های دلپذیر آن رنگین ساخت.

"قاسم جوی" کوچک از همان آوان طفولیت به طرف موسیقی کشش داشت و همیشه در هنگام ستار نواختن پدر در کنار او می بود و تارهای زندگی اش با تارهای سحر انگیز ستار پدر گره می خورد.

در سیمای "قاسم جوی" کوچک علامات نکاوت و بیداری خاصی مشاهده می شد. او در سنین خردی به زبان های اردو و دری به خوبی تکلم می کرد، چه پدر با او اردو می گفت و مادر دری؛ و بعد ها زبان عزیز پشتو را هم از مربی خود "مولوی قاری غلام رسول خان" آموخت که اخیرالذکر در "مدرسه علیای کابل" سیمت استادی داشت و "قاسم جوی" کوچک هم در ردیف فرزندان سرداران و روشناسان کابل در این مدرسه سبق می خواند.

"قاسم جو" در بسیار جوانی بعد از کسب دانش در ساحه موسیقی نخست از پدر هنرمندش و سپس از استادش خلیفه اقریان علی "پدر استاد" غلام نبی نتو" که در آنوقت استاد بزرگی بود به آواز خوانی آغاز کرد.

"قاسم جو" در پهلوی آواز خوانی اکثر اوقاتش را در مطالعه آثار بزرگان و غزلیات و رباعیات حافظ، سعدی، بیدل و مولانا و دگر بزرگان ادب سپری می کرد و در راه آموختن شعر و ادب دری و پشتو و کسب معلومات آفاقی از

هر صاحب خرد و دانشمندی که سر راهش قرار میگرفت استفاده اعظمی می بُرد که بعضاً خودش در زمزمه هایش می خواند :

نالہ از نی، گریه از ابر بہار آموختم

من ز ہر صاحب خرد یک شمعہ کار آموختم

"قاسم جو" هنوز به بیستمین بہار زندگی اش قدم نگذاشته بود کہ در ہر محفل خوشی و فرحت، در ہر دعوت با شکوہ شعر خوانی و آہنگ سرائی خانوادہ های روشناس و بزرگان کابل دعوت می شد، و با خواندن های زیبایش این محافل را رنگین و معطر می ساخت و بر شمار شیفتگان صدا و ہنر خود می افزود.

آہستہ آہستہ آوازہ ہنر و محبوبیت وی از محافل خصوصی اغنیا و روشناسان کابل بہ حلقہ های سرداران و شہزادگان و اہل دربار رسید و راہ را برای وی در محضر پادشاہ باز کرد. او هنوز بیست سالہ نشدہ بود کہ بہ دربار امیر عبدالرحمان خان ضیاء الملت والدین باریاب گردید و در اجرای اولین آہنگش چنان طرف پسند و دلچسپی پادشاہ قرار گرفت کہ برای اولین بار شخص پادشاہ او را خلیفہ خطاب کرد و در همان مجلس، پادشاہ یک عدد رباب صدف کاری دانہ نشان زیبا را بہ وی اهداء نمود و بر علاوہ فرمان داد کہ سر از آنروز از بودجہ وزارت دربار مبلغ دو صد روپیہ کابلی کہ در آن زمان مبلغ ہنگفتی بود بہ طور معاش ماہوار بہ "خلیفہ قاسم جو" جوان تادیہ گردد. این معاش معادل معاشات مأمورین عالی مقام دولت بود. بعد از ہمین تاریخ است کہ او در سن بسیار جوانی لقب خلیفہ را کمائی نمود و منبہد بہ ہمین لقب "خلیفہ قاسم جو" یاد می شد، کہ در آنزمان از جملہ جوانترین خلیفہ های عالم موسیقی افغانستان محسوب می گردید. او تا زمان وفات امیر چندین بار در محافل سلطنتی اشتراک نمود و ہر بار مورد ستایش و تفقہ پادشاہ قرار گرفت.

در ہمین آوان است کہ "خلیفہ قاسم جو" جوان برای آموختن بیشتر بیدل شناسی و غزلیات و اشعار عارفانہ دست شاگردی بہ جانب دو چہرہ تابناک ادبی افغانستان دراز کرد و این دو تن استادان عبارت بودند از شادروان "عبدالعلی خان مستغنی" و "استاد عبدالحق بیتاب" کہ بعد ہا از طرف اعلیحضرت محمد ظاہر شاہ پادشاہ افغانستان بہ مقام ملک الشعرائی کشور انتخاب گردید.

در عین زمان "قاسم جو" از محضر استادان دگر مثل مرحومان "محمد سرور دہقان"، "غلام حضرت شایق جمال" و "غلام نبی اشقری" کہ ہر کدام از نکتہ دانان عصر خود بودند، نکتہ ہا آموخت کہ ہمہ این اندوختہ ہا در شگوفائی حیات ہنری او نقش برازندہ داشتند.

بعد از اینکہ امیر حبیب اللہ خان سراج الملت والدین بر تخت سلطنت افغانستان در سال ۱۲۸۰ھ ش مطابق ۱۹۰۱م جلوس نمود، "خلیفہ قاسم جو" بہ حیث خوانندہ عالی مقام دربار پادشاہ انتخاب شد و در ہمہ محافل خصوصی پادشاہ، در سفر و حضر و در محافل رسمی و دولتی مانند شمع فروزان می درخشید.

در اولین محفل دربار "خلیفہ قاسم جو" جوان با آہنگ های دلپذیر و ترنم غزلیات و اشعار انتخابی اش چنان ہنر نمائی کرد کہ خاطر ارجمند پادشاہ و مدعوینش را فرحت و طراوت بی پایان بخشید، در حدی کہ شاہ برایش کف زد و با اشارہ او، برادرش سردار نصر اللہ خان (پدر خانوادہ ناصر ضیاء ہا) برخاست و ہر مونیہ دانہ نشانی را کہ تازہ از ہندوستان رسیدہ بود، در برابر "خلیفہ قاسم جو" گذاشت و بوسہ ای نثار پیشانی مصفایش کرد. این دومین ہدیہ افتخار

آمیز سلطنتی بود که در دربار پادشاه در برابر انظار تعداد بی شماری از سرداران، شهزادگان، روشناسان و اهل ادب و فرهنگ حاضر دربار، نصیب این هنرمند جوان می گردید.

در تمام دوره سلطنت امیر حبیب الله خان سراج، "خلیفه قاسم" مقرب دربار و خانواده سلطنتی بود. پدر نگارنده این سطور در آنوقت منشی حضور پادشاه بود و با خلیفه قاسم جوان دوستی بی شائبه داشت و حکایات زیادی از آنزمان به خاطر سپرده بود که با شنیدن بعضی از حکایاتش ما را هم محظوظ می ساخت.

قصه جالب و حتی تاریخی یی از این زمان است که یاد آن باعث افتخار "استاد قاسم افغان" و بازماندگانش می باشد و می باید از آن یادآوری و ستایش کرد. در سال ۱۲۹۳ هـ ش برابر با ۱۹۱۴ م درست یکصد دو سال پیش از امروز شهر بغداد از طرف قوای برتانوی اشغال شد. تمام نمایندگان برتانوی در تمام کشور ها از آنجمله افغانستان محافل خوشی برپا کردند. در افغانستان سفارت انگلستان محفل با شکوهی در مقر اقامتگاه سفیر آنکشور در جوار باغ بالای کابل برگزار کرد که در آن برعلاوه وزراء و اراکین دولتی از بزرگان و روشناسان معزز کابل هم دعوت نمودند و از وزارت دربار تمنی کردند که به "خلیفه قاسم" امر شود تا درین محفل و خوشی کشور دوست برتانیه برای سرگرمی حضار و طراوت بیشتر محفل هنرنمایی کند. این آرزوی سفارت برتانیه به امیر عرض شد و شاه توسط شاغاسی "نیک محمد خان" دبیرالملک که حیثیت وزیر دربار را داشت به "خلیفه قاسم" هدایت دادند که در محفل سفارت برتانیه اشتراک نماید، ولی "خلیفه قاسم" از اشتراک در این محفل ابا ورزید و سفیر و همه اراکین دولتی و مدعوین آنها را در انتظار گذاشت. این کار او شکل یک حادثه ناگوار دیپلماتیک را به خود گرفت و گله سفیر برتانیه به اطلاع پادشاه رسید. امیر حبیب الله خان سراج فوراً "خلیفه قاسم جو" را به دربار خود احضار نمود و با ناراحتی و نارضایتی به او گفت:

«قاسم! به تو امر شد که در دعوت سفارت برتانیه اشتراک کنی، چرا از هدایت ما سرپیچی کردی؟ به خیالم که خاک لغت می کنی و دوستان ما را آزرده خاطر کردی!»

"قاسم" با ابراز تکریم از حضور پادشاه اجازه خواست که حضور شان به وی اجازت ارزانی فرمایند تا آنچه در دل دارد با جرئت و با اعتماد به مزاج شاهانه به عرض برساند، و بعد از موافقت پادشاه با فصاحت و متانت گفت:

«خاطر مبارک شاهانه شاد باد! حضور شما، خود، القاب سراج الملت و الدین را انتخاب فرموده اید که روشنائی ملت و دین را می رساند و سلطان یک کشور اسلامی می باشید، من پیرو مذهب مبارک حنفی و مسلمان هستم، چطور می توانم در حالیکه جایگاه حضرت غوث الاعظم دستگیر را که پیرخانه من است، کفار بیرحمانه اشغال نموده و من در محفل خوشی و شادی بدین مناسبت بروم و نه تنها بروم بلکه نغمه سرائی هم بکنم. گذشته از آن من وعده سپرده بودم که در محفل نام گذاری فرزند (۱) نایب سالار صاحب محمد نادر خان که موکب شاهانه شما هم در آن محفل تشریف می داشتید، اشتراک نمایم.»

پادشاه ازین حاضر جوابی و عذر معقول او نه تنها از گناه سرپیچی از هدایت شاهانه اش می گذرد بلکه او را به لقب "اوستاد" خطاب می کند و از همین روز ببعد است که لقب استاد در نام "قاسم" جوان جای خلیفه را می گیرد و منبعده به نام "استاد قاسم جو" یاد می شود.

۱- مراد از محفل نامگذاری سردار محمد ظاهر است که بعداً در سال ۱۳۱۱ هـ ش (۱۹۳۳ م) پادشاه افغانستان شد.

در عهد سلطنت اعلیحضرت امان الله خان استاد قاسم نه تنها مثل سابق به حیث هنرمند برازنده دربار و خواننده خاص پادشاه به نغمه سرائی دوام می دهد، بلکه به حیث استاد، چندین تن از شهزادگان را درس موسیقی و آهنگ سرائی می دهد مثل سردار محمد رحیم جان (بعداً ضیائی) "شیون کابلی"، سردار عبدالسمیع جان سراج، سردار عبدالغفور جان سراج و سردار حشمت الله جان برادر اعلیحضرت امان الله خان را.

قصه جالب دیگری که ازین دوره حیات او هم موجود است که جوانب و ارستگی، دانستگی و رموز فهمی او را هویدا می سازد که بیجا نخواهد بود از آن یاد آور شوم.

وقتی که پیرامون استرداد استقلال افغانستان مذاکرات داغی در پایتخت های کابل، دهلی و لندن در جریان است و نماینده فوق العاده برتانیه "سر هنری دابز" نواسه "کیوناری" مشهور نایب السلطنه هند برای مذاکرات به افغانستان آمده و از طرف اعلیحضرت امان الله خان به حضور باریاب می گردد و محفل باشکوهی به اعزاز وی در قصر دلکشای کابل برگزار گردیده از استاد قاسم هم خواسته شده بود تا در این محفل اشتراک و نغمه سرائی کند. وقتی "استاد قاسم" و دسته هنرمندان و نوازندگان شروع به نواختن می کنند و نماینده خاص برتانیه با چشمان کبود و سبزش به سوی استاد می نگرند، استاد هم به جانب او دیده می دوزد و با صدای رسایش شاه فرد بلند بالائی را که ثبت تاریخ شده است می خواند:

می زند چشم کبود تو به مژگان ناخن

ترسم ای شوخ میان من و تو جنگ شود

این شاه فرد استاد را نماینده برتانیه که با کمال فصاحت در سخن می گفت، بخوبی نمی پذیرد و مذاکرات آنشب هم به رکود و سردی میگراید. اما در شب بعدی که باز هم دعوت مجلی به افتخار او در سفارت ترکیه برپا شده است و باز هم استاد قاسم شمع محفل است، در لابلای آهنگ های دلپذیر هرمونیه، رباب و طبله به "هنری دابز" خطاب میکند:

همین جا صلح کن با ما، چه لازم

که در محشر زما، شرمنده باشی

مذاکرات بعدی شکل بهتر به خود می گیرد و روابط حسنه بین دو کشور برقرار می شود و محفل سروری در قصر ستور وزارت خارجه از جانب شادروان محمود طرزی بزرگ برای نماینده خاص برتانیه برگزار می گردد که طبعاً استاد قاسم یکی از مدعوین برازنده هنری آنشب است.

وقتی "سر هنری دابز" داخل تالار قصر می شود بعد از مصافحه با وزیر خارجه و اراکین دولتی و معززین افغانی و خارجی به سوی "استاد قاسم" می رود و لحظاتی با وی بسیار با محبت و خودمانی صحبت می کند که تا امروز از محتوای صحبت آن دو معلوماتی در دست نیست... ولی همه می بینند که استاد با "هنری دابز" به طرف پیانوی بزرگی که در گوشه غربی تالار گذاشته شده، می رود و چیزی را به او شرح می دهد. ناگهان "استاد قاسم" به سوی حضار می نگرند و می گوید: "جناب سفیر و نماینده فوق العاده برتانیه کبیر می خواهند یک آهنگ افغانی را به ایشان یاد بدهم و من برای شان نوت های یک آهنگ حماسی ما را تشریح دادم که اینک می خواهند خود شان آنرا در پیانو بنوازند. و آن اینست:

مکتب ماست جای استقلال

سبق ما هوای استقلال

همه حضار به کف زدن شروع می کنند و برای "استاد قاسم" که می خواهد معراج وطن پرستی خود را ثابت سازد مرحبا می فرستند، و متعاقباً "هنری دابز" مقابل پیانو قرار می گیرد و همین آهنگ حماسی افغانی را می نوازد که طرف اعجاب و تحیر حضار واقع می شود و با کف زدن های ممتد بدرقه می گردد.

فردای آن روز اعلیحضرت امان الله خان استاد قاسم را به حضور می پذیرد و در برابر همه اراکین دولتی و معززینی که آنجا حضور دارند، در آغوش پر مهرش می فشارد و سند اعطای نشان زمرد را به نام "مُسیرت" شخصاً به او تفویض می کند و خود، نشان زمرد را در یخن چپ کرتی فراک سیاهی که "استاد قاسم" به تن دارد تعلیق می نماید و با تبسم ملیحی به استاد قاسم می گوید: «در کنار راست نامت کلمه ارجمند "استاد" را قبلگاه امجد امیر صاحب شهید گذاشته بودند و من امروز در کنار چپ نامت کلمه مقدس و با شکوه "افغان" را اضافه می کنم که سمبول هویت و افتخار همه باشندگان این سرزمین فخیم است.» و رویش را به طرف حضار می گرداند و اضافه می کند: «منبع این هنرمند و ارسته کشور ما به نام "استاد قاسم افغان" یاد می شود» و بوسه ای بر پیشانی "استاد قاسم افغان" می گذارد و دوباره به جایش بر می گردد.

چند روز بعد از آن دعوت بزرگی به افتخار این نماینده در قصر چهل ستون کابل از طرف جنرال عبدالعزیز خان بارکزی وزیر دفاع ملی افغانستان (که در آن وقت وزیر حربیه می گفتند) برگزار می گردد که در آن هم "استاد قاسم افغان" اشتراک می نماید. در ختم این محفل، استاد سروده حماسی ای را که از طبع شادروان "عبدالعلی خان مستغنی" تراوش کرده بود با این سه بیت آن به ترنم می گیرد که همه حاضرین محفل را به هیجان می آورد.

ناز دارد بی سر و سامانی ام بحر در بر قطره طوفانی ام
آسمان سیر است سرگردانی ام مشکل هر کار شد آسانی ام
گر ندانی غیرت افغانی ام چون به میدان آمدی می دانی ام

بعد از استرداد استقلال افغانستان، "استاد قاسم افغان" برای بار دوم به اخذ نشان الماس "یادگار استقلال" افتخار حاصل کرد. در همین زمان است که استاد بنا بر دعوت "هنری دابز" و مقامات عالی رتبه رسمی هندوستان سفر رسمی به آنکشور می نماید و کنسرت های باشکوهی در برابر استادانی که هر کدام آفتاب موسیقی کلاسیک شرقی اند اجراء می کند و با کسب لقب "ستاره شرق" به وطن بر می گردد.

"استاد قاسم افغان" بنیانگذار مکتب موسیقی افغانی است که می توان او را پدر موسیقی افغانستان خواند. او از خود طرز و مکتبی داشت که تا امروز به نام مکتب قاسم یاد می شود.

"استاد قاسم افغان" شاگردان زیادی در ساحة موسیقی حرفوی و شوقی افغانی تربیه نموده و به جامعه افغانستان تقدیم داشته است که هر کدام آنها تا امروز در آسمان موسیقی افغانستان می درخشند. مثل استاد "غلام نبی نتو"، "استاد صابر"، "استاد رحیم بخش"، "استاد نبی گل"، "استاد یعقوب قاسمی" و برادرانش و "استاد محمد عمر رباب نواز" و از شاگردان شوقی او می توان از چهره های تابناکی چون "میرزا نظر"، "استاد برشنا"، "استاد سمیع جان سراج"، "محمد حیدر نیسان"، "سردار کریم جان" و "سردار غفور جان سراج" نام برد.

در زمان سلطنت اعلیحضرت محمد نادرشاه هم استاد از احترام خاصی برخوردار بود و به فرمان همین پادشاه موازی بیست جریب زمین آبی زراعتی در بینی حصار کابل به وی اهداء گردید که به حساب واحد مدرن امروزی، چهل

هزار متر مربع یا چهار هکتار می شود. وضع اقتصادی استاد که بعد از اغتشاش حبیب الله کلکانی بحرانی شده بود با تسلیم شدن این زمین ها بهبود قابل ملاحظه ای یافت و از آرامش مادی برخوردار گردید.

در زمان اعلیحضرت محمد ظاهرشاه هم "استاد قاسم افغان" به حیث خواننده خاص دربار خدمت می کرد و معاش مستمری او از بودجه وزارت دربار سلطنتی اجراء می شد. "استاد قاسم افغان" همیشه مورد الطاف و تفقد اعلیحضرت محمد ظاهرشاه قرار داشت و نه تنها از طرف ایشان به اخذ نشان مطلای "خدمت" نایل گردید بلکه به هدایت شاهانه، برای ستایش از خدمات و مقام ارجمند هنری و فرهنگی اش مجسمه برونز او در مدخل تالار عمارت جدید رادیو افغانستان نصب گردید. که امیدوارم در زمان نکتبناز نظام کمونیستی خلق و پرچم مجسمه "استاد قاسم افغان" به مجسمه "لینن" یا "ستالین" تعویض نشده باشد.

"استاد قاسم افغان" به عمر ۸۵ سالگی بتاريخ ۱۲ سنبله ۱۳۳۵ هـ ش برابر با ۱۹۵۶ م در خرابات کابل وفات نمود و جنازه اش با مراسم خاصی در شهدای صالحین کابل محترمانه به خاک سپرده شد.

هنگامی که تابوت او را در خانه قبر می گذاشتند، جم غفیری از علاقه مندان و شیفتگانش حاضر بودند و همه به زمزمه هائی فکر می کردند که روزگاری "استاد قاسم افغان" آنها را میخواند:

به تابوتی از چوب تاکم کنید به راه خرابات خاکم کنید
به آب خرابات غسل دهید پس آنگاه بر دوش مستم نهید
میریزید بر گور من جز شراب میارید در ماتم جز رباب

شایق جمال در رثای مرگ او چنین گوید:

آخ ، از دست چرخ سفله نهاد می کنم باز ناله و فریاد
"قاسم" آن نغمه سنج محفل عیش که بُدی در کمال خود استاد
غم به دیدار او ز دل بیرون عالمی از نوای او دل شاد
وه که سیل جهان تباه اجل داد بنیادِ عمر او بر باد
بزم عیش و نشاط بر هم خورد دل احباب بر زمین اوفتاد

و اشقری در رثای او گوید :

دریغا ازین دور چرخ کبود که بگذشت شخصی ز اهل سرود
رئیس و کلان خرابات بود به پیری جوان خرابات بود
اثر بود چندان به آواز او که سنگ آب گردید از ساز او
سُر و تال سازش همه با اساس به ابیات و افراد موقع شناس
بدی شأن و تمکین آن مثل کوه نمودی به شاه و گدا با شکوه
سفر کرد ازین دیر ناپایدار به روحش دعا کرده دستی بر آر
بیا "اشقری" ختم کن این بیان ببخشد خداوند پیر و جوان

پاریس ، ۲۸ اگست ۲۰۰۶